

دکتر سیروس شمیسا
دانشگاه علامه طباطبائی

ساخت معنایی یک غزل حافظ

زلف آشنته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

سمرقراگوش من آورد و به آواز - شزین

گفت: «ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟!»

۲

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر

که ندادند جز این تحفه به ما روزانست

آن چه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم

اگر از خمر بهشت است و گر باده مست

خنده جام می و زلف گره گیر نگار

ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

این غزل سه پاره معنایی دارد که بسیار ظریف و هنرمندانه به هم مربوط شده اند و من می خواهم در این مقاله ارتباط آن ها را با هم توضیح دهم. اما هدف کلی از نگارش این مقاله این است که نشان بدهم غزل های حافظ - مثل شعر هر شاعر بزرگ دیگری - ساخت درونی و معنایی و شکل ذهنی منسجمی دارند و همه ابیات هر غزل به هم مربوطند و اگرگاهی احياناً در درک ارتباط بین ابیات اشکالی پیش می آید مربوط به عواملی است که اصالةً و بالذات ربطی به خود شعر و شاعر ندارند. از جمله آن ها یکی مسأله توالی ابیات است که معمولاً در هر نسخه به شکلی است.

غزل مورد بحث یکی از غزلیاتی است که بنا به گفته آبروی در همه نسخ به لحاظ توالی ابیات متحد الشکل است.^(۱) [در حافظ دکتر خاثلری نیز چنین است.]

در پاره نخست باتنسيق الصفات از معشوقی سخن می گوید که نیمه شب به بالین عاشق خود می آید، اما مشاهده می کند که عاشق در خواب ناز فرو رفته است. لبش افسوس کنان است. افسوس ایهام دارد. از طرفی چنین عاشق دروغینی را مسخره می کند و از طرفی به وضع خود و او تأسف می خورد. از این که عاشق خود را عاشقی صادق ندیده است آوازی حزین دارد. برای تنبیه عاشق فقط از او می پرسد: ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟! در بین سه واژه کلیدی عاشق، دیرینه، خواب، تأکید روی واژه دیرینه است. یعنی تو که مدت ها لاف عشق می زدی و مرا می فریفتی چگونه برخلاف سنت عاشقان راستین در خواب هستی؟ توضیح این که یکی از مضامین و بن مایه (Motif) های شعر فارسی بی خوابی عاشق است: شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد. در سنن ادبی و عرفانی ما خواب بر عاشقان راستین حرام است.^(۲)

سعیدی گوید:

شب دراز نخفتم که دوستان گویند

به سر زنش عجباً للمحبّ کيفَ ینام (۳)

نشان عاشق آن باشد که شب با روز پیوندد

تراگر خواب می گیرد نه صاحب درد عشاقی (۴)

در حول و حوش این موتیف، بحث های فرعی مفصلی است از جمله این که بالفرض که چشم سر عاشق بخواهد، چشم سر او بیدار است و مستند آن این حدیث نبوی است: تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي (۵)

۲

در پاره دوم شعر، شاعر در مقام عاشق از چنین درسی که از معشوق گرفته و از تذکر حکمت آمیز او با لفظ «باده شبگیر» یاد می کند. باده شبگیر استعاره مصرحه مُرّشحه از تنّبه عاشق و تنبیه معشوق است. سخن حکمت آموز معشوق در آن نیمه شب به باده شبگیر تشبیه شده است. در استعاره مصرحه مُرّشحه قرینه بسیار خفی است به طوری که استعاره به کنایه و سمبل شبیه و نزدیک می شود. قرینه در اینجا «چنین» است که ذهن را به طرف مشبه می برد (ملائم).

تکیه در بخش اول بر مصراع ششم بود، اما تکیه در بخش دوم بر بیت چهارم است زیرا حافظ باده را در مصراع اول آن استعاره از حکمت و تنّبه و در مصراع دوم آن در معنای ظاهری و به اصطلاح «ما وَضَعَ لَهُ» به کار برده است.

از دیدگاه بدیع بین این دو باده جناس تام است. در مواردی که یکی از طرفین جناس تام خصوصی و ادعائی یا استعاری باشد، شعر لطف خاصی می یابد که شایسته است در بدیع نامی داشته باشد:

ز شمس مفخر تبریز جوی شیرینی

از آن که هر ثمر از نور شمس یابد فر (۶)

که این جناس فقط در غزل مولانا معنی دار است.

آرد هوای نای مرا ناله های زار

جز ناله های زار چه آرد هوای نای (۷)

که جناس بین دونای فقط در دیوان مسعود سعد سلمان، هنری است. بیت حافظ از این لحاظ که در آن باده به هر دو معنای روحانی و دنیوی آمده است، قابل توجه است. می‌گوید عاشقی که چنین باده حکمت افزا و بیدار کننده‌ی نوشیده باشد، اگر باده پرست نشود، کافر^(۸) عشق محسوب می‌شود، و این باده دوم، باده انگوری است.

در دو بیت بعد سخن از همین باده انگوری است که زاهد نوشیدن آن را بر حافظ خرده می‌گیرد. در این گونه موارد شیوه طنز یا به قول فرنگی‌ها «استراتژی» حافظ این است که جواب خصم را با همان مبانی اعتقادی خود او بدهد. می‌گوید مگر نه این که شما می‌گوئید سرنوشت هر کسی از آغاز رقم خورده است و در لوح محفوظ مشخص است؟ سرنوشت من هم از روز ازل این بود که باده نوش باشم، چه این باده روحانی (خمر بهشت) باشد و چه زمینی (باده مست) (و در اینجا به استفاده خود از واژه باده در هر دو معنا در بیت چهارم نظر دارد). پیداست که خصم نمی‌تواند جوابی بدهد که برخلاف معتقدات او باشد.

چنان که در جای دیگری اشاره کرده‌ام^۹: «شعر حافظ در تحلیل نهائی یک ساختار متضاد و پارادوکسی است. مفاهیم متضاد در جامه لغات متضاد رخ می‌نمایند. استراتژی او برای بیان این رفتار ذهنی و زبانی، طنز و ایهام است. تصاویر پارادوکسی انواع و اقسامی دارد، گاهی بیان یک معنی خوب و یک معنی بد است. گاهی بیان یک معنی راست و طبیعی و بیان یک معنی اغراق آمیز و غیرطبیعی است. گاهی با توجه به ظاهر الفاظ یک معنی حقیقی و راست و مسلم بیان می‌شود، حال آن که با توجه به سطح استعاره و کنائی، معنی دروغ یعنی ادبی است و انواع و اقسام دیگر: یک سوم مدح، یک سوهجو، عقل پذیر و عقل نپذیر، زمینی و آسمانی، مدحی و غیر مدحی...»

در اینجا هم با استفاده از جناس تام و دو معنای آسمانی و زمینی باده، این ساختار پارادوکسی را می‌بینیم. از یک سو او در نوشیدن این باده که حکمت است، محق است و از سوی دیگر در نوشیدن آن که آب انگور است مبطل و در این معنای اخیر نیز از یک سو با توجه به عقیده جبر محق است و از سوی دیگر با توجه به

عقیده اختیار مبطل.

۳

در قسمت سوّم، خنده جام می، مربوط به باده مست یعنی باده مسکر زمینی است و زلف گره گیر نگار مربوط به باده روحانی یعنی «چنین باده شبگیر» است. بدین ترتیب شاعر به شکستن توبه ترغیب می شود.

لغات مهم و معنی دار (significant) این شعر عبارت است از: افسوس کنان، نیم شب، آواز حزن، عاشق، دیرینه، خواب، باده شبگیر، تحفه، روزالست، توبه. برای آن که اهمیت ساخت هنری و ایجاز و انسجام این غزل حافظ روشن تر شود، آن را با یکی از اشعار دیگری که به بیان همین موتیف «حرام بودن خواب بر عاشق» پرداخته است مقایسه می کنیم: با شعری از عطار در منطق الطیر. شعر عطار فقط در خدمت بیان این موتیف است، فقط ناقل معنی است و ساخت و زبان در آن نقشی ندارد. شعری است حرفی و مستقیم (Direct) که فقط ایده را بسط می دهد و معنا را منتقل می کند و می توان معنی را از آن جدا کرد و در ناقل زبانی دیگری قرار داد. حال آن که شعر حافظ یک ساختار موجز و منسجم ادبی است. هر کلمه حکم آجری را در ساخت یک بنای دقیق دارد. کلمه با معنا مخلوط است و نمی توان آنها را از هم جدا کرد و اوج این درهم آمیختگی و مشارکت در استعاره «باده شبگیر» است. اگر در عطار «چه گفت» مطرح است در حافظ «چگونه گفت» است که به «چه گفت» اهمیت داده است.

الحکایة و التمثیل^{۱۰}

عاشقی از فرط عشق آشفته بود	بر سر خاکی به زاری خفته بود
رفت معشوقش به بالینش فراز	دید او را خفته و ز خود رفته باز
رقعه یی بنیشت چست و لایق او	بست آن بر آستین عاشق او
عاشقش از خواب چون بیدار شد	رقعه بر خواند و پرو خونبار شد
این نوشته بود کای مرد خموش	خیز اگر بازارگانی، سیم گوش ^{۱۱} !
ور تو مرد زاهدی، شب زنده باش	بندگی کن تا به روز و بنده باش

ورتو هستی مرد عاشق، شرم دار خواب را با دیده عاشق چه کار؟
 مرد عاشق باد پیماید به روز شب همه مهتاب پیماید ز سوز^{۱۲}
 چون تو نه اینی نه آن، ای بی فروغ می مزن در عشق ما لاف دروغ
 گر بخفتند عاشقی جز در کفن عاشقش گویم، ولی بر خوشتن!
 چون تو در عشق از سر جهل آمدی خواب خوش بادت که نااهل آمدی
 نکته دیگر این است که عطار فقط به بیان همین موتیف پرداخته است اما حافظ
 در مقام یک شاعر نوآور به صرف بیان این موتیف اکتفا نکرده و با بسط
 (Amplification) آن، با استعانت از یک جناس تام یا استعاره، آن را به یکی از
 موضوعات عمده غزلیات دیگر خود که منازعه با زاهد است مربوط کرده است. و
 لطف شعر هم در همین ایجاد ارتباط بین این دو موضوع است نه در بیان مضمون
 «بی خوابی عاشق» که چنان که گفتیم مضمونی معروف بوده است.

پانویست ها

۱ - رجوع شود به: Fifty poems of Hafiz, Arthurj. Arberry, cambridge, 1970, p.

146

۲ - این موتیف اساس حکایت های متعددی در منطق الطیر و تذکرة الاولیا و مثنوی و... است:

پاسبانی بود عاشق گشت زار	روز و شب بی خواب بود و بی قرار
همدمی با عاشق بی خواب گفت	کاخر ای بی خواب یک دم شب بخت
گفت شد با پاسبانی عشق یار	خواب کی آید کسی را زین دو کار
پاسبان را خواب کی لایق بود	خاصه مرد پاسبان عاشق بود...

منطق الطیر

۳ - کلیات سعدی از روی نسخه مصحح فروغی، انتشارات جاویدان، بخش طبیات، ص ۶۱۵ در برخی نسخ به جای نخفتم، نخسبم است.

۴ - همانجا، ملمعات، ص ۴۹۷

۵ - احادیث مثنوی، فروزانفر، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۷۰

۶ - کلیات شمس، مصحح استاد فروزانفر، ج ۳، شعر شماره ۱۱۴۲ حسن تعلیل بر مبنای جناس دارد.

۷ - دیوان مسعود سعد سلمان، مصحح دکتر مهدی نوریان، انتشارات کمال، ص ۶۸۷ اسلوب الحکیم بر مبنای جناس دارد.

۸ - هم به معنی کفران کننده و ناسپاس و هم به معنی کسی که حقیقت را نمی بیند و بر آن سرپوش می گذارد.

۹ - سبک شناسی، دانشگاه پیام نور، ص ۴۳

۱۰ - منطق الطیر، مصحح دکتر گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۱۹۷

۱۱ - گوشیدن به معنی پاس داشتن و مواظب بودن:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را گوش هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت
(مصرع اول در نسخه قزوینی: من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش، و در برخی از نسخ: تو برو خود را گوش)

۱۲ - شعر عطار شعر لطیفی است و نمونه اش همین بیت، و نکاتی که در باب آن گفتیم در مقایسه با شعر حافظ بود نه علی الاطلاق.